



### فیلسوف توسعه ناپاافتگی

بیژن عبدالکریمی: همان گونه که از خود رضا داوری، آموخته ایم «تفکر جز در سایه تفکر امکان پذیر نیست»، لذا جامعه و نسلی که قدردان مآثر تاریخی و فرهنگی خویش نیست و بدتر از آن به دلایل گوناگون اجتماعی و تاریخی به جای مهرورزی به اصحاب تفکر و فرهنگ اش به بی مهری و کینه‌توزی می پردازد و به جای برقراری دیالوگ با معلمان شان به تخریب شخصیت و تفکر آنان و به جای خوانش بهتر متن به ویران سازی آن مبادرت می ورزد هرگز آمادگی و شایستگی برای تفکر و امکانی برای برون شد از بن-بست ها و بحران هایش نخواهد یافت. حفاظت و پاسداری از – و صدالبته نه واگویی صرف – میراث و مآثر بزرگان حوزه فرهنگ و نظر شرط لازم و ضروری تفکر، بل عین تفکر است.

مخاطبان اصلی این نوشته در وهله نخست نه دوستداران و علاقه مندان به داوری و آثار و اندیشه های وی، بلکه آن بخش از روشنفکران، دانشگاہیان و حوزویون ما هستند که از نگاهی مثبت و احترام آمیز به او برخوردار نیستند. در اینجا، نام داوری را به -هیچ صفتی متصف نساخته ام، اما نه خدای ناکرده به خاطر عدم حس احترام یا تحت تأثیر فرهنگ مدرن، به خصوص پسامدرن، در راستای نفی هر گونه سلسله مراتب، بلکه کاملاً آگاهانه و خودآگاهانه صرفاً براساس فهمی که از رابطه زبان و پدیدار دارم، تا در خواننده ای که مخاطب این نوشته است این احساس شکل نگیرد که در لسان این نوشتار نیز زبان و کاربرد صفت ها خود را به پدیدار تحمیل می کنند و اجازه خودآشنکاری پدیدار را از پدیدار سلب می نمایند. همواره در بیانم در صدد بوده ام که بر خلاف زبان-های تئولوژیک و ایدئولوژیک، خود پدیدار بر زبان پیشی گیرد. این سخن نه به این معناست که می توان بیرون از زبان اندیشید، بلکه مرادم تنها مهار زدن بر افسار زبان گران بار از ارزش است تا خواننده هوشیار، متن را از این شائبه به دور بداند که در صدد است با کاربرد زبانی ارزشی پدیدار را تحریف سازد و ارزشی برای پدیدار قائل شود که خود پدیدار فاقد آن است. اهل تفکر درخواهند یافت ارزش و مقامی که لابلای این سطور از طریق تلاش برای خودآشنکاری پدیدار – در اینجا اندیشه های داوری – صورت می گیرد بسیار بیش از آنی است که در زبان

ظاهر خود را نمایان می سازد.

به اعتقاد من، ما ایرانیان باید به داوری بیندیشیم و تکلیف خویش را نسبت به اندیشه‌های او روشن سازیم؛ و تقدیر ما تا حدود زیادی بسته به نحوه تعیین تکلیف ما با اندیشه‌های اوست. بی تردید خواننده آگاه، منتقد، ناهمزبان و ناهمدل زبان به اعتراض خواهد گشود که چرا باید در جهت تأمل بیشتر درباره اندیشه‌های داوری بکوشیم و چرا باید تکلیف خود را نسبت به داوری روشن کنیم؟ آیا خود این دعوت و خود پرسش از «نسبت ما با اندیشه داوری» نوعی ارزشگذاری بیش از اندازه برای او و اندیشه‌های او و لذا گونه‌ای از تحریف واقعیت‌ها نیست؟

اگر بنده گفته بودم که ما فقط باید با اندیشه‌های داوری تعیین تکلیف کنیم، می توانستیم با انتقاد مذکور همدل باشیم، لیکن سخن در این است که ما باید نسبت خود را با همه شخصیت‌ها و مآثر فرهنگی و تاریخی ما، از جمله با داوری روشن سازیم. البته، در اندیشه‌های داوری عناصر و مؤلفه‌هایی وجود دارد که تعیین تکلیف با آنها رابطه نزدیک تر و تنگاتنگ تری با تقدیر اجتماعی و تاریخی ما دارد. اما آیا برآستی داوری از اندیشه‌ای درخور و قابل تأمل برخوردار است؟ آن هم اندیشه‌ای که تعیین تکلیف ما نسبت بدان تقدیرگر حیات اجتماعی و تاریخی ما باشد؟

به اعتقاد اینجانب، پاسخ به این پرسش که «آیا شخصیتی چون رضا داوری را می توان فیلسوف یا متفکر برشمرد یا نه؟»، رقم-زنده سرنوشت فردی و اجتماعی ما است؛ چرا که هر گونه پاسخی به این پرسش، مثبت یا منفی، مبتنی بر درکی است که ما از «سرنوشت فلسفه و تفکر(?)» داریم و بی تردید، تلقی ما از چیستی و سرنوشت فلسفه و تفکر یکی از مؤلفه‌های بنیادین در تکوین حیات فکری و فرهنگی فردی، اجتماعی و تاریخی ما است. به راستی، آیا می توان داوری را فیلسوف یا متفکر دانست؟ خود وی در مصاحبه‌ای می گوید که در مرز میان فلسفه و ژورنالیسم قرار داشته است. من این سخن را به هیچ وجه بیانی اخلاقی و متواضعانه نمی دانم. بسیاری ممکن است بیانمذکور را اعتراف و اذعان از جانب خود او مبنی بر دور بودنش از فلسفه و از تفکری جدی و عمیق تلقی کنند. لیکن، در این سخن داوری «خودآگاهی» راستینی موج می زند و همین خودآگاهی است که مرز میان متفکر و نامتفکر را تعیین می کند. یکبار در جمع برخی از همکارانم گفتم: «ما در بهترین حالت نقالان خوب تاریخ فلسفه هستیم و نمی توانیم در کلاس‌ها و در جامعه ما تفکر تولید کنیم». همکار عزیزم پاسخ دادند: «همه را قیاس به نفس نفرمایید! من در کلاس‌ها و در میان دانشجویانم علاوه بر آموزش فلسفه تولید فکر نیز می کنم». به باور راسخ، خودآگاه بودن به دوری ما از فلسفه و تفکر راستین بسیار اصیل تر از توهم برخوردار بودن از اندیشه فلسفی و بسیار نزدیک تر به ساحت فلسفه و تفکر است. بسیار خواننده و شنیده‌ام که شریعتی، فردید و داوری را با دکارت، کانت، هگل و هایدگر مقایسه کرده، با یقین حکم به نافیلسوف و نامتفکر بودن همه سرمایه‌های فرهنگی ما داده‌اند و تلاش‌هایی – همچون اثر حاضر – را که در جهت دفاع از میراث‌های فکری و نظری ما صورت گرفته است، به سهولت ناشی از کج اندیشی، شیفتگی بیش از اندازه به اساتید خویش یا حاصل نوعی کُندذهنی، عقب-افتادگی اجتماعی و تأخر تاریخی تلقی کرده‌اند. این گروه از نقادان هرگز دریافته‌اند که تفکر، درست همچون خود جهان و خود زندگی، امری سوپژه محور نیست و ما حق نداریم حیات تاریخی (هیستوریستی) خودمان را فراموش کرده، با اندیشه‌ای انتزاعی و در فضایی اثیری و غیرتاریخی در خصوص شخصیت‌ها و مآثر فکری و فرهنگی ما بیندیشیم. به همین دلیل است که معتقدم هر گونه موضع‌گیری نسبت به متفکری چون داوری تقدیرگر سرنوشت و تفکر فردی و اجتماعی ما است. «سوپژه محوری» و نیز «تفکر انتزاعی و غیرتاریخی» در بسیاری از افراد جامعه ما، از جمله مسئولان، روشنفکران، دانشگاهیان و منتقدان سرمایه‌های فکری و

اجتماعی ما از جمله مهم ترین آغاتی است که اندیشه و حیات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ما را تهدید می کند. بی تردید، نقد این دو آفت از مهم ترین دستاوردهای داوری است. آنان که تاریخیت و محدوده ها، افق ها و امکانات تاریخی تفکر و زندگی را درمی یابند، قضاوت بسیار مثبت تری نسبت به دستاوردهای عظیم برخی از چهره ها و شخصیت هایی چون داوری داشته و خواهند داشت.

## 2. دلایل بی مهری نسبت به داوری

رضا داوری، آنچنان که خود نیز بارها و بارها از آن سخن به شکایت گشوده است، آن گونه که شایسته و بایسته است مورد استقبال بخش عظیمی از جوانان، روشنفکران، دانشگاهیان و حوزویون ما قرار نگرفته است. اما چرا؟

اهمیت، شأن و جایگاه داوری در میان ما بسته به اهمیت، شأن و جایگاه فلسفه و تفکر در میان ما است. لیکن، ما از فلسفه بسیار سخن گفته، در همان حال، از آن بسیار دوریم. فلسفه بالذاتو از همان آغاز تاریخ خود تاکنون، سخنی خلاف آمد عادت و در تقابل با فهم متعارف و همگانی و مغایر با ظن و گمان (دوکسا) رایج و حاکم بر ذهن مردم مدینه بوده است. آثار و نوشته های داوری از یک مشکل اساسی و نابخشودنی رنج می برد: اندیشه ها و نوشته های او تکرار مشهورات و مقبولات رایج و مورد پذیرش همگان و بس بسیاران نیست. کینه و بی مهری همگان و فهم متعارف با هر گونه تفکری که آنها را به پرسش و مهمیز نقد گیرد، از شاخصه های تفکیک ناپذیر تاریخ انسان و تاریخ فلسفه و تفکر است. بخش قابل ملاحظه ای از بی اعتنایی بل بی مهری و حتی کینه توزی نسبت به داوری حاصل تقابل تفکر با فهم متعارف است. اما آنچه فهم این مطلب را دشوار می نماید عدم خودآگاهی بخش اعظم جریان شبه روشنفکری و شبه دانشگاهیان ما به تبعیت خویش از فهم های رایج و همگانی است. پوپولیسم تمام ساختارهای حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از جمله بخش وسیعی از روشنفکران، دانشگاهیان و حوزویون ما را تحت سیطره خویش درآورده است. داوری کوشیده است تا به این سیطره تن ندهد. مقابله با فهم های رایج و همگانی تاوانی جز بی مهری، ناسپاسی و کینه توزی نخواهد داشت. اگر چه این حکم را نمی توان مطلق انگاشت، لیکن هر جا استقبالی از مدینه نسبت به تفکری وجود دارد، شخص باید در خصوص اصلیت اندیشه و راه خویش به تأملی دوباره نشیند. داوری در این خصوص محق است که «هرگز در تاریخ به اندازه زمان ما، فهم مشترک و همگانی حاکم و غالب نبوده است». اگر در گذشته فهم سطحی و عادی به توده ها و افراد عادی مدینه محدود می شد، در روزگار ما، به خصوص با توجه به ظهور شبه فلسفه هایی که کوشیده اند تا فلسفه را به تبعیت از «فهم مشترک» وا دارند، فهم عمومی و متعارف و تکرار مشهورات و مقبولات ساحت دین و فلسفه و تفکر را نیز به سلطه خویش درآورده است. بی تردید – اگر چه نه همیشه، لیکن در بسیاری از مواقع – دلیل اصلی بسیاری از مخالفت ها با داوری و بخش وسیعی از انتقادات به او نتیجه ناهمزی زبان و اندیشه اوست.

گفته شده است زبان داوری دشوار و فهم آن دشوارتر است و مسئولیت این نقصان را نباید بر عهده مخاطب و ناهمزی او گذاشت. می پذیرم زبان داوری دشوار است لیکن، تنها برای آنان که نمی خواهند به وی گوش سپارند. اگر ما نخواهیم به سخن صاحب تفکری گوش فرا دهیم، زبان وی هر چقدر نیز ساده باشد، بر گوش های ما گران و ناهم خواهد آمد. گفته شده است داوری آشفته-گوست. آری، اما تنها برای آنان که ساده اندیشانه و خام اندیشانه چشم انتظار یافتن پاسخ ها، راه حل ها و دستورالعمل

های فوری، فوتی، دم دستی، بی چون وچرا، واضح، روشن و قطعی هستند، درست همچون پاسخ های دو یا سه گزینه ای جزوات کمک آموزشی رایج در جامعه مان، یا همچون صدور توصیه هایی که این روزها در جامعه، علی الخصوص در میان مدیران نومیاد، سرخورده و مستأصل موجی از امید های کاذب و دروغین ایجاد می کند، توصیه هایی چون «لگر می خواهیم به توسعه دست یابیم تنها کافی است به چند دستور العمل زیر عمل کنیم: 1. هر شب دندان هایمان را مسواک بزنیم. 2. هر صبح کفش هایمان را واکنس بزنیم. 3. ...». برای آنان که عمق درد بی تاریخی و مسدود بودن افق ما را در تاریخ دو قرن اخیر دریافته، پرسش های بزرگ را به مسائلی جزئی و پیش پا افتاده تقلیل می دهند و کلیه پوشش های محقر امنی را در برابر سونامی رویدادگی تاریخی این دو قرن اخیر جست و جو می-کنند، زبانی را که می گویند به این تقلیل ها و امیدهای پوششالی تن نهد، آشفته و هذیان گوی می یابند. زبان داوری، زبان فهم متعارفکوچه و بازار، روزنامه ها، رسانه ها و شبکه های اجتماعی نیست. او حتی آنجا که درباره امور روزمره همچون فوتبال و بهداشت و سیاست سخن می گوید زبانش زبان روزمره نیست. او سعی دارد به زبان فلسفه و تفکر بنویسد، لیکن فلسفه و تفکری که امید است در افق تاریخی ما شکل گیرد و ما از آن هنوز بسیار فاصله داریم.

آنچه در میان ما رایج است تئولوژیک اندیشی و ایدئولوژیک اندیشی است و تفکر و فلسفه اصیل در این میان تا حدود بسیاری غریب و غایب است. یا ما دل خوش به توجیه و دفاع از پاره ای نظام های اعتقادی و مجموعه ای از گزاره ها و باورهای نهادینه شده تاریخی به نام دین هستیم یا اراده ای هستیم معطوف به حفظ یا کسب قدرت. وفاداری به خود پدیدارها و تلاش به منظور خوداظهاری و خودآشکاری پدیدارها، یعنی همان چیزی که تفکر اصیل را از تفکر نااصیل و فلسفه را از تئولوژی و ایدئولوژی متمایز می سازد، از میان ما رخت بر بسته است. به همین دلیل، زبان چهره ای چون داوری که می گویند به چارچوب های تفکر تئولوژیک و ایدئولوژیک تن نداده، وفاداری خویش را به پدیدارها حفظ نماید، برای بسیاری آشفته و پریشان و حتی غریب و بیگانه است.

### 3. میراث داوری برای ما

داوری برای ما میراث و دستاوردهای بزرگی به ارمغان آورده است. در این مجال اندک، تنها به برخی از مهم ترین آنها، و ضرورتاً نه همه آنها اشاراتی کوتاه خواهیم داشت.

#### 3. 1. دفاع از حریم فلسفه و تفکر

در روزگاری که جامعه ما و خیل انبوه نوگرایان و سنت گرایان ما در میان ایدئولوژی های گوناگون سرگردان بوده و هستند داوری پلستار حریم تفکر فلسفی بوده است و از «دفاع از فلسفه» و در دفاع از فلسفه نوشته و می نویسد. در روزگاری که بسیاری سودای مبارزه با امپریالیسم، شکست طلسم غربزدگی، پاسخ گویی به بحران نیهیلیسم و تحقق مدینه ایمنیافت از جوامع غربی و بر اساس الگوهای دینی در سر داشتند، داوری به ما نشان داد که ما هنوز به راهی دیگر دست نیافته ایم و طرحی تازه، متمایز از مسیر توسعه غربی و تجددخواهی و تجددآمایی درنیافته ایم. وی به نحوی عمیق و جدی همه

ایدئولوژی‌های رنگارنگ ما را با این پرسش فلسفی مواجه ساخت که جوامع متأثر از تجدد و قرار گرفته در حاشیه راه تجدد چگونه راهی را برای زندگی و نظام اجتماعی شان طی خواهند کرد؟ و چگونه می‌توان نیندیشیده و تأمل ناکرده در مسیری گام گذاشت که جهاتش به هیچ وجه روشن نیست؟ و چگونه می‌توان در روزگاری که هیچ راه دیگری گشوده نیست، صرفاً با اتکا به آمال و آرزوهای دُن کیشوت وار در مسیری غیر از راه توسعه و تجدد پای گذاشت؟ او با آرمان‌ها مخالفت نکرد، لیکن ما را با پرسش از شرایط و امکان تحقق آنها روبرو ساخت. او با تکیه بر فلسفه به ما آموخت که کار فلسفه نه ستایش از آرمان‌ها و آرزوها بلکه پرسش از امکان‌هاست و با مورد پرسش قرار دادن امکان‌های تاریخی و اجتماعی ایدئولوژیک اندیشی‌های ما را با تزلزلی جدی و عمیق مواجه کرد. داوری در جامعه ما در روزگار مرگ فلسفه پامسدار حریم فلسفه و نگاهبان ساخت تفکر بود. او همچون اصحاب ایدئولوژی‌ها به مخالفت و موافقت با امور نپرداخت و به مدح و ذم حوادث مشغول نشد، بلکه کوشید تا به ما نشان دهد که ما در کجای تاریخ ایستاده ایم و در چه شرایط و موقعیتی قرار داریم و چه می‌کنیم و به کجا می‌رویم. وی کوشید به جای اسیر شدن در حبّ‌ها و بغض‌ها به تأمل در رویدادها بپردازد و اطراف و جوانب و آثار و عوارض موقعیت ما در جهان کنونی را روشن سازد. او نه با آزادی مخالف بود و نه با عدالت، نه با اصلاح مخالف بود و نه با اصول. اما نه سنگ آزادی را به سینه زد و نه سنگ عدالت را، نه سخن از اصلاح سر داد و نه داعیه دافع از اصول بود. به همین دلیل هیچ یک از جریان‌های مشغول به نزاع‌های بی حاصل سیاسی نیز وی را در جرگه خویش نپنداشتند. در مقابل، او از ما پرسید در شرایط تاریخی کنونی آزادی چیست، عدالت کدام و محدوده‌های اصلاح و حفظ اصول و مبانی و ارزش‌ها در جهان تجدد کجاست و امکانات تاریخی ما برای تحقق این آرمان‌ها کدام است و چگونه می‌توان وقتی خانه خرد قومی ویران است و افرادش از چپستی و کیستی و کجایی خویش خودآگاه نیستند می‌توان از تحقق ارزش‌ها سخن گفت.

داوری نه از مدعیان دینداری در برابر سکولارها دفاع کرد و نه از سکولارها در برابر دین پناهان. وی تنها پرسید دین در جهان تجدد و در زمانه سیطره فراگیر عقلانیت علمی و تکنولوژیک چگونه چیزی می‌تواند باشد و نیز آیا در زمانه کنونی و در جهان پسامدرن عقل سکولار و روشنگرانه از همان امید و پشت‌گرمی قرون هفده و هجده و نوزده برخوردار است؟ او همچون بس بسیاریان ما را در افتادن در بازی موافقت‌ها و مخالفت‌ها ترغیب نکرد بلکه ما را به تأمل در زمان و زمانه دعوت کرد. او در جامعه‌ای که رمانتیسم و ولونتاریسم – تو بخوان دُن کیشوتیسم – تمام سطوح گوناگون حیات اجتماعی، از جمله روشنفکران و دانشگاہیان را احاطه کرده است و کم‌تر کسی به «تقدیر» – در معنای امکانات تاریخی – می‌اندیشد ما را به اندیشیدن به «تقدیرمان» فراخواند و متأسفانه چه عواملی این فراخوانی به «خودآگاهی تاریخی» را به «جبرگرایی و دعوت به انفعال» فهم و تفسیر کردند.

### 3. 2. همچون یک متفکر

داوری صرفاً به دفاع از فلسفه و تفکر نپرداخت بلکه خود همچون یک متفکر و به قامت یک فیلسوف اندیشید. او یک آکادمیسین یا استاد دانشگاہی در معنای رایج و مصطلح کلمه و منطبق با معیارها و استانداردهای رسمی نبود و کلاس‌هایش همواره فاقد طرح برنامه‌ای درسی بود و هیچ گاه نیز به نوشتن

مقالات و کتب وزین به ظاهر علمی، با ارجاعاتی دقیق به منابع و دیگر مختصات یک مقاله یا اثری که امکان انتشارش در نشریات ISI باشد، پرداخت. یاسپرس می گفت تفاوت بسیاری میان «وراجی-های فلسفی» و خود «عمل تفلسف» وجود دارد. یاسپرس همچنین می افزود از میان ما فقط این هایدگر بود که به عمل تفلسف می پرداخت. در افق تاریخی ما نیز می توان گفت ما چه بسیار فلسفه تدریس کرده و پیوسته از فلسفه سخن گفته و می گویم و در موضوعات گوناگون فلسفی چه سمینارها و کنفرانس های باشکوهی تشکیل می دهیم و سالانه چه بسیار متون فلسفی ترجمه و تألیف کرده، به انتشار می رسانیم. اما در این میان چیزی غایب است: خود فلسفه، خود تفکر. لیکن، داوری از معدود افراد انگشت‌شماری بوده است که در محدوده های امکانات و تقدیر تاریخی ما برآستی تفلسف کرده است. فلسفه و تفکر تکرار مشهورات و مقبولات، فضل فروشی های روشنفکرانه، صورت بندی و مفهوم سازی برای فهم همگانی و متعارف، یافتن مؤیدات و شواهدی از گفته‌های فیلسوفان برای جهت گیری های پیشین ایدئولوژیک، تئولوژیک، سیاسی یا ... نیست. این همه همان اموری است که داوری، برخلاف بسیاری، به آنها پرداخت. فلسفه و تفکر، شورمندی و طلبی است که جان متفکر را لبریز می کند و افلاطون از آن به اروس تعبیر می کرد. در جان داوری دردی وجود دارد که به فغان آمده است. این درد به تعبیر خود او «درد بی تاریخی» است. «بی تاریخی» معنا و مفهومی است که عقل متعارف، حتی عقل روشنفکران آن را در نمی یابد. داوری این درد را به جانش آزموده است لذا هر جا و به هر چیز در روزگار ما و در میان ما نظر می کند آن را می یابد و آثارش را می بیند و به زیبایی آن را بیان می‌کند. در اندیشه های داوری دعوتی هست که جان ما را برآستی با آن درگیر می کند و امکان پرسش گری و تفکر را برای مخاطبانش فراهم می آورد. اما داوری ما را به چه اموری دعوت می کند؟

### 3.3. پدیدارشناسی تاریخی

گفته شد در روزگاری که جامعه ما و خیل انبوه نوگرایان و سنت گرایان ما در میان ایدئولوژی های گوناگون سرگردان بوده و هستند داوری پالسدار حریم تفکر فلسفی بوده است؛ یعنی او نه همچون خیل انبوه اصحاب سیاست و ایدئولوژی از جانب آرمان ها و آرزوها به سوی واقعیت ها بلکه از جانب واقعیت ها به سوی ارزش ها و آرمان ها حرکت کرده است. همچنین، گفته شد داوری به ما آموخت که کار فلسفه نه ستایش از آرمان ها و آرزوها بلکه پرسش از امکان های تاریخی و اجتماعی ای است که خود هست بودگی و واقع بودگی تاریخی و اجتماعی ما در اختیار ما می نهد. او همچون اصحاب ایدئولوژی ها به مخالفت و موافقت با امور پرداخت و به مدح و ذم حوادث مشغول نشد، بلکه در حد توان خویش کوشید تا پدیدارها را بر ما آشکار سازد. وی کوشید به توصیف پدیدار واقع بودگی تاریخی ما بپردازد. او همچون همه رومانتیست ها و ولونتاریست ها صرفاً به بیان احساسات و حب ها و بغض های خویش نسب به امور پرداخت بلکه کوشید در پدیدارها ما را گزیند و به تأمل در رویدادها اشتغال ورزد و اطراف و جوانب و آثار و عوارض موقعیت تاریخی ما در جهان کنونی را روشن سازد. این همه، یعنی وفاداری به واقعیت ها و عدم تاملش به منظور تحمیل ارزش ها و ذهنیت ها به پدیدارها در مرحله شناخت همان چیزی است که من از آن به «پدیدارشناسی» تعبیر می کنم. از آنجا که آنچه در سراسر آثار داوری دیده می شود تلقی تاریخی است، پدیدارشناسی وی را می توان «پدیدارشناسی تاریخی» نیز نامید.

این مهم نیست که آیا داوری مطالعات تخصصی بر روش های پدیدارشناسی و پدیدارشناسی تاریخی داشته یا نداشته است و آیا وی در خصوص روش تفکر خویش در سپهر روشنی می اندیشیده است یا نه و آیا فرصتاً مرز میان پدیدارشناسی ماهوی هوسرل و پدیدارشناسی وجودی کی یرکه گور با پدیدارشناسی تاریخی و هرمنوتیکی هایدگر و گادامر را می دانسته است یا نه. آنچه در این میان اساسی است این

است که وی در عمل از یک چنین روشی، آگاهانه یا ناآگاهانه، استفاده کرده است و بیش از همه اصحاب تئولوژی و ایدئولوژی، از جمله روشنفکران، خویشتن را نسبت به خود واقعیت های زندگی و پدیدار های اجتماعی و تاریخی، نه فروبسته، لابلالی و بی تعهد بلکه گشوده، متعهد و وفادار نگاه داشته است. داوری حتی الممقدور نکوشیدبر پدیدارها چیره شود و بیش از اکثر قریب به اتفاق ما از این حقیقت آگاه بود که يك چنین چیرگی ای از اساس امکان پذیر نیست؛ و آگاهی از این حقیقت عین تفکر است. در اغلب ما میل شدیدی برای ساده کردن پدیدارها و تقلیل آنها به وجه یا وجوهی از وجوه بی شمار و سرشارشان وجود دارد. ما باید بر این میل غلبه کنیم. متفکران بر این میل چیره می شوند. در داوری، به خصوص در آثاردهه های اخیرش، میل به ساده سازی امور بسیار کم تر دیده می شود. در ساده سازی های تئولوژیک و ایدئولوژیک، ما پدیدارها را به درون خود و به چارچوب نظام های اعتقادی و ارزشی خویش سوق داده، آنها را در درون خود تقطیع، بریده، بریده، جدا و مجزا از جهان، و محدود می کنیم. ما غالباً برای شناخت پدیدارها آنها را از کلیت شان جدا، تجزید و منتزع می کنیم. در این صورت پدیدار و به تبع آن مضمون اصیل تفکر ما از دست می رود. نه درک پدیدار در کلیت و تمامیت اش و نه درک کلیت و تمامیتی که پدیدار در آن جای دارد هرگز برای هیچ بشری امکان پذیر نیست. اما متفکران همواره به کلیت و تمامیتی که پدیدار در آن جای دارد التفات دارند. داوری نیز همواره در فهم پدیدارها و رویدادهای اجتماعی ما کلیت حیات تاریخی ما را از یاد نبرد. وی در مواجهه با موضوعات تفکرش، آنها را در پس مفروضات پیشین خویش سرکوب نکرد و با خشونت با پدیدارها مواجه نشد. وی در مسائل بغرنج و پیچیده حیات تاریخی کنونی ما، شتابزده و کاهلانه به پاسخ های سرسری و دم دستی تن نداد، بلکه کوشید تا این امکان را فراهم آورد که پدیدارها خودشان آرام، آرام ما را به سوی سرشت حقیقی خویش رهنمون سازند. ما بسیار زود به یقین می رسیم و گمان می کنیم از جست-وجو رهایی یافته، پاسخ را یافته ایم. بدین نحو، فریب می خوریم، یا بهتر بگوییم خود را فریب می دهیم و سپس کاهلانه در کنار پدیدار اطراق می کنیم، اما چشمان خود را بدان کور می سازیم، و به خود تلقین می کنیم که به پدیدار دست یافته ایم. آنگاه همگی از پدیدار سخن می گوئیم، بی آنکه به آن بیندیشیم. داوری بیش از همه ما با این خودفریبی های کاهلانه سر ستیز داشت. چه بسیار مواقعی که پدیدارها به واسطه چیرگی امر همگانی پنهان می مانند. چه بسیار مواقعی که در میان ما هماهنگی و توافق پنهان برای پنهان سازی پدیدارها شکل گرفته است. هشدارهای داوری در برهه تاریخی ای که ما در آن زندگی می کنیم برای مقابله با چیرگی امر همگانی بسیار حیاتی بود.

### 3. 4. عدم دعوت به خویش

همه کسانی که داوری را کم و بیش، از نزدیک می شناسند، می دانند که وی از ادبی سرشار، حسن سلوکی کریمانه، جانی عاری از خشم، نفرت و کینه توزی و وجودی مملو از لطف برخوردار است. اما، برخلاف باور رایج در روزگار کنونی، اخلاق نه صرف امری فردی و روان شناختی، بلکه واقعیتی وجودشناختی و معرفت شناختی نیز هست.

همگان در مواجهه با جهان می کوشند که بر پدیدارها چیره شوند. اما متفکران به این حقیقت به خوبی آگاهند که در مواجهه با جهان باید بر خود، و نه بر پدیدارها، چیره شد. تسلط بر خویشتن شرط آغازین تفکر اصیل است. تفکر نوعی فراروی از خویش است و انسان متفکر با این فراروی، به ساحت تفکر گام می گذارد. تفکر فراروی است، و این فراروی با فرو شدن آغاز می شود. با چنین آغازی راه وی قطعی می شود.

تفکر حاصل مواجهه انسان با جهان است. در مواجهه با جهان دو امکان بنیادین در برابر آدمی وجود دارد. این دو امکان عبارتند از: الف. خودبنیادی یا اراده معطوف به قدرت 2. دگر - بنیادی یا اراده معطوف به حقیقت.

نامتفکر یا سوپژه خودبنیاد پدیدارها و هر آنچه هست را به مثابه چیزها و وضعیت های متعلق به خویش تلقی کرده، آنها را متوقف و مسدود می سازد. او پدیدارها را در ذات خودشان رها نمی گذارد، بلکه می گویند تا هر آنچه هست را تا سطح فهم خویش فروکاهد و سپس به تجزیه و تحلیل و ارزیابی آن پردازد. سوپژه خودبنیاد به صورت بخشی های آزادانه و خودانگیخته خویش به هستی پدیدارها بیش از خود هستی پدیدارها ارزش و اعتبار می بخشد. اراده او معطوف به خویش و بسط قدرت خویش است. اما تا فرد خود را تحت امر خویش قرار نداده، در برابر پدیدارها و آنچه - هست به خوارداشت خویش پردازد، نمی تواند به ساحت تفکر اصیل گام گذارد.

متفکران با مهمیز زدن بر اراده معطوف به قدرت خویش و خوارداشت آن می گویند اراده خود را با رویدادگی تاریخ هستی هماهنگ و سازگار سازند و بدین ترتیب، آزادی، اقتدار و معنا را در بالاترین حد ممکن تجربه کنند.

دوری از دعوت به خویش، عدم تلاش برای بزرگ نمایی، و برای خود ارزشی بیش از آن چیزی که هست، قائل نشدن، شاگردپروری و شاگردنوازی و تفسیرهایی کریمانه از تلاش های دانشجوپانی که در پرتو اندیشه های وی می اندیشند همه و همه نشانه هایی از تعلق خاطر به حقیقتی است که داوری کم تر از آن سخن گفته، لیکن جانش لبریز از آن بوده است. بر اساس دریافتی که بنده از سرشت فلسفه و تفکر دارم، «خوارداشت خویش و عدم دعوت به خویش» عنصری اجتناب ناپذیر از تفکر فلسفی است. این اوصاف در داوری به وضوح دیده می شود.

### 3. 5. تفکر تاریخی و غیرانتزاعی

داوری، برخلاف اغلب صاحب نظران، روشنفکران و سنت گرایان ما، در خصوص مسائل جامعه ایران هرگز نه در فضایی ذهنی، انتزاعی، اثیری، توهمی، رمانتیک و در یک کلمه غیرتاریخی بلکه همواره بر اساس نگرشی تاریخی و در فضایی واقعی و با توجه به امکانات و تقدیر تاریخی ما در عالم تجدد و در جهان کنونی سخن گفته است. او به ما آموخت که باید به جهان، زمان و تاریخ خود، و به جایگاه و موقعیت جامعه خود در جهان و شرایط کنونی باندیشیم. با این تلقی است که وی دهه هاست به وضع یا به تقدیر توسعه نیافتگی ما می اندیشد و وضعیت کنونی ما و همه مسائل و بحران های آن را نه صرف امور سطحی و گذرای سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی بلکه به منزله موقعیتی تاریخی و بسیار دشوار می فهمد که به سهولت و با امکانات کنونی مان به سادگی نمی توان بر آنها فائق آمد. وی بر اساس نگرشی تاریخی کوشید تا نسبت ما با گذشته، حال و آینده مان را مورد تأمل قرار دهد. وی ساده



اندیشانه از سنت و گذشته مان سخن نگفت، زیرا در شرایط تاریخی کنونی، از سنت تاریخی ما چیز زیادی باقی نمانده است و جهان تجدد تمام شرق و سنت ما را تحت سیطره خویش درآورده است. او بر اساس درکی تاریخی و انضمامی، و نه در چارچوب تفکری انتزاعی و توهمی، به خوبی به این امر واقف گشته است که هر چه در هر جا هست، تعلق به غرب دارد و رنگ غربی به خود گرفته است. حتی ناسزایی هم که به غرب می‌دهیم، محتوا و مضمونش را وام‌دار غرب هستیم. وی از عدالت خواهان و آزادیخواهان می‌خواهد که مفاهیم عدالت و آزادی را نیز به گونه‌ای تاریخی و در شرایط تاریخ کنونی ما درک کنند و از آنان می‌پرسد که در جهان کنونی چه راهی را به سوی عدالت یا آزادی می‌شناسند و به آنها هشدار می‌دهد که در صورت عدم توجه به شرایط و امکانات تاریخی، این ارزش‌ها به الفاظ و مفاهیمی صرف و حتی سرد، عبوس و خشونت‌آمیز تبدیل خواهد شد. داوری به ما می‌آموزد که می‌توان پیوسته از آزادی سخن گفت بی آنکه با آزادی و آزادی خواهی نسبتی داشت و نیز با صرف تکرار واژگان عقل و عقلانیت و سخنرانی و نوشتن کتاب و مقاله در باب آنها هیچ قومی صاحب عقل و عقلانیت نگردیده است. او از آزادی خواهان و عدالت طلبان و مدافعان عقلانیت می‌خواهد که عقل و آزادی و عدالت را نه در صرف ذهنیت و احساسات خویش، بلکه در اکنونیت تاریخی ما، یعنی در اینجا و در این زمان معنا کرده، روشن سازند که چگونه می‌توان به آنها رسید؟ داوری خود را با ستایش این الفاظ و مفاهیم مشغول نکرده، این اشتغال را بیش از هر چیز به حال آزادی، عدالت و عقلانیت مضر می‌بیند. از نظر داوری آزادی، عدالت و عقلانیت را نه در الفاظ و شعارها بلکه در واقعیت انضمامی و زیست تاریخی مان، یعنی در کوچه و بازار و خیابان و در متن حیات واقعی مان باید جست‌وجو کرد. از نظر او نمی‌توان درباره ارزش‌ها و آرمان‌ها در فضایی ذهنی و انتزاعی و غیرتاریخی اندیشید لیکن به شرایط و امکان تحقق وجود این ارزش‌ها در واقعیت انضمامی زندگی مان بی توجه بود.

### 3. 6. خودآگاهی تاریخی به «بی تاریخی ما»

گفته شد داوری یک استاد دانشگاه یا پژوهش‌گر و متبع در آثار فلسفی یا یک مترجم نوشته‌های فلسفی نبوده و نیست. برخلاف آنچه بسیاری انجام می‌دهند، تفکر داوری رسالتی را عهده دار بوده است که تنها از عهده متفکران برمی‌آید: یاری رساندن به جامعه برای نیل به خودآگاهی. تفکر چیزی جز خودآگاهی نیست و این تنها فیلسوفان و متفکران اند که نه به آگاهی بلکه به خودآگاهی و تعیین نسبت شان با جهان، دیگری و خویشتن نظر دارند. تأکید داوری بر اندیشیدن به زمان و زمانه و تاریخ خود، و به تقدیر توسعه‌نا یافتگی و توجه دادن به مسدود بودن بسیاری از راه‌ها در زمانه سیطره تجدد حاصل همین رسالت است. او به درستی به این خودآگاهی نایل آمد و دانشجویان معنوی اش را نیز بدان خودآگاه ساخت که توسعه‌نا یافتگی یک امر صرفاً اقتصادی-اجتماعی نیست، و نمی‌توان فقدان توسعه و عدم دستی‌یابی به مسیر تجدد را صرفاً به یک پروژه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تقلیل داد. وی به هیجانات و رومانسیسم حاکم بر جامعه ما تن نداد و آزادانه و فارغ‌اللبال از مخالفت‌ها و موافقت‌ها، با شکیبایی، بردباری و متانت و تحمل بسیاری از تهمت‌ها و ناروایی‌ها در حاشیه بسر برد و در تقدیر توسعه‌نا یافتگی ما تأمل و درنگی متفکرانه کرد. او خودآگاه بود که یافتن مسیری تازه، مغایر با آنچه تجدد در پیش روی ما می‌نهد تا چه اندازه دشوار است. او در این اواخر حتی مدعی گذر از ایدئولوژی نیز نیست و صعوبت و دشواری این گذر را با تمام وجود لمس می‌کند و به این صعوبت و دشواری، برخلاف بسیاری، خودآگاه است.

او به خصوص در آثار اخیرش، که نسبت به آثار یکی، دو دهه پیش و پس از انقلاب، وجوه پدیدارشناسانه اصیل‌تری می‌یابند، از شرق‌شناسی‌های وارونه - در واکنش به منطق شرق‌شناسی غربی - بسیار

فاصله می گیرد. وی از همان اوان مراحل ورودش به دانشگاه به خوبی به این حقیقت خودآگاه بود که در روزگار ما از شرق خبری نیست و کم تر کسی برای ما از شرق خبر می آورد یا می تواند پاسخ گوی این پرسش باشد که شرق چیست و شرقی کدام و شرق و شرقیت در تفکر ما در کجا و در کدامین ساحات باید جست و جو کرد. داوری برخلاف بسیاری از روشنفکران، که خواهان مقاومت در برابر غرب و بازگشت به هویت شرقی بودند، از شرق کم تر سخن گفت و سودای بازگشت به آن را نداشت و به این حقیقت به خوبی واقف بود که در روزگار کنونی هر چه هست غرب و غربی است و تعلق به غرب دارد و رنگ غربی به خود گرفته است. از نظر او حتی نحوه مبارزه و مقابله ما با غرب نیز خود از منطبق غرب تبعیت می کند. او بسیار به درستی دریافت که آثانی نیز که از شرق و سنن دینی و شرقی و بازگشت به این سنن شرقی سخن گفته اند، سخن شان از سنخ ایدئولوژی است.

در میان ما هیچ کس به خوبی و زیبایی داوری «درد بی تاریخی» و بیرون افتادن از تاریخ و در حاشیه تاریخ تجدد قرار گرفتن ما را دریافت. وی به خوبی به این حقیقت خودآگاه است که وضعیت توسعه نیافتگی ما نوعی درماندگی در میان دو تاریخ گذشته و تاریخ تجدد است. ما از سنت رانده و در راه نیل به تجدد وامانده ایم. هیچ کس به قدرت داوری این پرسش را در برابر ما نهاد که از وضعیت تاریخی ای که نه با گذشته و سنت نظری تاریخی خویش پیوسته ایم و نه راهی به تاریخ تجدد یافته ایم چگونه می توان گذشت؟ او ما را به خودآگاهی نسبت به این امر دعوت کرد که به وضعی که در آن بسر می بریم بیشتر بیندیشیم و قبل از هر کوششی ببینیم و بیندیشیم که رو به کدامین سو داریم و به کجا می خواهیم برویم و برای گذر از این وضعیت از چه شرایط و امکاناتی حقیقی و تاریخی برخورداریم؟ در میان ما هیچ کس همچون داوری به ما این تذکار سرنوشت ساز را نداد که ما حاشیه-نشینان جهان متجدد نه می توانیم به تاریخ گذشته خویش بازگردیم و نه می توانیم به آسانی و بر اساس ایدئولوژی های رنگارنگ و صور گوناگون تفکر ایدئولوژیک راهی به متن عالم تجدد پیدا کنیم.

### 3.7. فیلسوف توسعه نیافتگی

داوری را به حق می توان «فیلسوف توسعه نیافتگی» نامید، در معنای فیلسوفی که متعلق اصلی یا یکی از اصلی ترین متعلقات تفکرش توسعه نیافتگی جوامع حاشیه نشین تاریخ تجدد است. او تا روزگار ما، بیش از همه و برای دهه های متمادی به «وضعیت یا تقدیر توسعه نیافتگی» اندیشیده است. او به خوبی و بیش از هر کس گرفتاری، سرگردانی و درماندگی جوامع توسعه نیافته را در میان صور گوناگون ایدئولوژی های رنگارنگ دریافته و کوشیده است آثار و عوارض این توسعه نیافتگی را برای ما روشن سازد. وی پیوسته ما و همه سیاست مداران، برنامه ریزان و روشنفکران ما را با پرسش از شرایط و امکان تحقق خواست ها، آرزوها، ارزش ها و آرمان ها در یک جامعه توسعه نیافته روبرو ساخته، به شرح جلوه های گوناگون بی تاریخی و بی زمانی و بیرون افتادگی در زمان در وضعیت توسعه نیافتگی پرداخته است. داوری در مقام یک فیلسوف، با نومیادی تمام از همه ایدئولوژی ها وضعیت دردناک توسعه نیافتگی را جلوی چشمان ما می آورد. اما تصویر وی از شرایط تاریخی ما را نباید به افسردگی، بدبینی و نومیدی وی حمل کرد. یأس و امید مقولاتی روان شناختی و مادون ساحت فلسفه و تفکرند. داوری به درستی دریافته است که شناخت «زمان تاریخی توسعه نیافتگی» (و یقیناً نه در معنای زمان و تاریخ تقویمی و کروئولوژیکال) شرط عبور از توسعه نیافتگی و یافتن راهی به آینده است.

## 3. 8. ضرورت تأمل بر میراث تاریخی

داوری نیز همچون بسیاری از اندیشمندان بر ضرورت تأمل بر گذشته و میراث تاریخی مان تأکید دارد. ما برای خودآگاهی نسبت به وضعیت کنونی مان باید بفهمیم از کجا آمده ایم و تاکنون چه مراحل و منازل را طی کرده ایم؛ اگر چه تاکنون، هنوز متفکری در میان ما ایرانیان پیدا نشده است که توانسته باشد مراحل و منازل گوناگون تاریخ سنت ما را به خوبی آشکار و تبیین نموده باشد. اما آنچه تلاش های داوری را در قیاس با بسیاری در رجوع به سنت تاریخی متمایز می سازد خودآگاهی او به این امر است که سرگرم شدن به مطالعه آثار گذشتگان و صرف تتبع های آکادمیک در آراء پیشینیان نمی تواند راهگشای ما باشد، هر چند که این تتبع ها برای نظام آموزشی ما امری ضروری و حیاتی است. لیکن تفکر به منظور نیل به خودآگاهی و یافتن مسیری برای برون شد از بحران های کنونی مان امری نیست که از مطالعات و پژوهش های تاریخی رایج حاصل شود. داوری بر ضرورت فهم و درک میراث تاریخی به خوبی آگاه است لیکن به این حقیقت نیز خودآگاه است که درک و فهم دیروزیا فهم متعارف و عقل همگانی و بر اساس مقبولات رایج زمانه امکان پذیر نیست. داوری ما را به این حقیقت خودآگاه می سازد که گذشته را با «فهم زمان» می توان دریافت و اگر فهمی از زمان، یعنی زمانه و آینده مان نداشته باشیم، گذشته، سنت و میراث مان را نیز نمی توانیم فهم کنیم.

## 3. 9. دو کتابه بودن

از یکی از عُرفا نقل است: «شاگردان ما شیخ چندکتاب اند». در روزگار ما سنت گرایان ما در بهترین و خوش بینانه ترین حالت آشنایان با کتاب سنت اند و روشنفکران و نوگرایان ما در بهترین و خوش بینانه ترین شق آشنایان با کتاب علوم و عقلانیت جدید. اما در دیار ما کم تر صاحب نظرانی را می توان یافت که شیخ چند کتاب، یعنی آشنا با هر دو کتاب و هر دو زبان سنت و عقلانیت عالم جدید باشند. بی تردید، داوری یکی از شیوخ چند کتاب ماست. وی نه همچون سنت گرایان ما – در معنای عام و غیرفنی کلمه – عمر خود را یکسره وقف مطالعه سنت و میراث تاریخی ما کرد و از تاریخ تفکر غربی و وضع کنونی عالم غافل ماند و نه بسان بسیاری از روشنفکران و نوگرایان ما یکسره به فلسفه و تفکر غربی دل داد و از زمینه و زمانه تاریخی خویش منقطع گردید. او با هر دو زبان سنت و عالم جدید آشنا بود و این دوزبانی و دو کتابه بودن امری است که تنها در برخی از سرآمدان فکری و نظری ما، از جمله در داوری دیده می شود.

داوری در جای جای آثارش تفسیرهایی تأمل برانگیز از برخی از آراء فیلسوفان غربی ارائه می دهد که با تفاسیر مشهور و متداول تفاوت دارد و حکایت از آشنایی و فهم شایسته و متفکرانه وی از تاریخ تفکر غربی دارد. در همان حال، وی به خوبی خودآگاه است که ما درختانی هستیم که در خلک دیگری روییده ایم و در سپهر دیگری می اندیشیم و می زییم. لیکن این خودآگاهی هرگز وی را به بومی گرایی های غیراصیل سوق نداد و همچون بسیاری از بومی گرایان ساده اندیشانه و متوهمانه از اهلی کردن و اخلاقی کردن علم و تکنولوژی جدید و عبور سهل و ساده از نیهیلیسم سخن نراند و سترگی و صعوبت این ادعاهای را تا روزگار ما بیش از هرکس دیگری دریافت.

داوری به تبع فریدید، برخلاف خیل انبوه روشنفکران، دانشگاهیان و حوزویون ما، که به درکی از سوپژکتیویسم متافیزیکی و سوپژکتیویسم جدید نایل نشده اند، به خوبی سریشیت آن را درک کرد و ماهیت سکولار و متجددمآبانه هر گونه دفاع از دیانت و سنت تاریخی ما را در چارچوب های سوپژکتیویستی به خوبی دریافت و ما را از نتایج و لوازم سکولاریستی و نیهیلیستیک این گونه تلاش های متجددانه سوپژکتیویستی آگاه ساخت.

### 3. 10. داوری و آینده

درست است که در دهه های گذشته علی رغم استقبال نسبی، آثار و اندیشه های داوری، آنچنان که شایسته و بایسته بوده است، مورد توجه قرار نگرفته است، لیکن در یکی، دو دهه اخیر، به خصوص با توجه به فروکش کردن شعله های آتش تفکر ایدئولوژیک و اندیشه های تئولوژیک و نیز با توجه به تغییر و تحولات شتابان و سرعت سرسام آور این تحولات و ناتوانی نظام های اندیشگی تئولوژیک و ایدئولوژیک در مواجهه با این تحولات، فلسفه و تفکر به طور کلی، و از راستای آن آثار و اندیشه های داوری به طور خاص محل امعان نظر بیشتری در جامعه و در میان برخی از محفل های فکری و فرهنگی در گوشه و کنار کشور قرار گرفته است.

من به نوبه خود، به عنوان عضو کوچکی از جامعه فلسفی کشور، همه مسئولان، مدیران، دانشگاهیان، حوزویون، جوانان، دانشجویان و طلبه های علاقه مند به حوزه فلسفه و تفکر را به مطالعه، پژوهش و توجه بیشتری به آثار داوری و گام زدن در حوزه داوری پژوهی دعوت می کنم. شاید این توجه بیشتر، و حتی تأسیس گروه های داوری پژوهی در کنار مطالعه و پژوهش در خصوص آراء و اندیشه های دیگر بزرگان معاصر ما و تأمل در آنچه آنان با جانشان آزموده اند بتواند مقدمات گشایش افق و مسیری تازه در حیات اجتماعی و تاریخی ما را فراهم آورد.